

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته در مورد فاقدین ماء

عرض کردیم درجایی که دو نفر تیمم کرده‌اند و بعد مقداری آب پیدا می‌شود که برای وضوی احدهما کفایت می‌کند، مرحوم نائینی فرموده‌اند تیمم هر دو باطل است و بعد از اینکه احدهما بتوانند وضو بگیرند دیگری هم امر به وجوب وضو متوجه او نیست. در نظریه‌ی دیگری که بعد از نظر ایشان بیان کردیم. مرحوم آقای خویی فرمودند باید تفصیل داد و مطلقاً نمی‌توانیم بگوییم تیمم هر دو باطل است که دیروز توضیح آن را عرض کردیم.

تحقیق در مطلب

حالا تحقیق در مطلب چیست؟ درجایی که هر دو متیمم هستند و آبی پیدا می‌شود که برای وضوی احدهما کفایت می‌کند، آیا به مجرد اینکه این آب یافت شد، اینجا می‌توانیم بگوییم هر کدام فی نفسه عنوان واجد علماء دارند و اگر هر کدام واجد علماء بودند تیمم باطل می‌شود؟

این مطلب روشن است که موضوع برای بطلان تیمم وجدان علماء است. موضوع برای وجود وضو هم وجدان علماء است. موضوع در هر دو یکی است. اگر آب یافت شد تیمم باطل است. اگر آب یافت شد وضو واجب است. حالا در اینجا وقتی که موضوع یکی است اولین نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که تفکیک بین این دو درست نیست. یعنی فقیه نمی‌تواند بگوید از یک طرف تیمم باطل است و از طرف دیگر وضو واجب نیست. وقتی می‌گوییم موضوع در هر دو یکی است. موضوع در بطلان تیمم وجدان علماء است. اگر کسی آب پیدا کرد تیمم او باطل است.

موضوع در امر به وضو و وجوب وضو وجدان الماء است. آنگاه این اشکال به مرحوم نائینی وارد است که ایشان فرموده‌اند از یک طرف تیمم هر دو باطل است و از طرف دیگر گفتند هر دو مکلف به وضو نیست. وجوب وضوء را از هر دو نفی کرده‌اند. چه فرقی وجود دارد؟ اگر وجدان علماء سبب بطلان تیمم است. الآن وجدان علماء موضوع برای وجوب است. بگوییم وجوب وضو. بگوییم وضو هم بر هر یک از این دو واجب است. در مقام عمل درست است که قدرت ندارند چون یک آب بیشتر نیست اما چرا تکلیف به وجوب وضو را منفک کنیم و جدا کنیم از مسئله بطلان تیمم.

پس این نکته روشن است، چون موضوع بطلان تیمم و موضوع وجوب وضو یک شیء است و آن وجدان علماء است. اگر وجدان علماء محقق شد، باید بگوییم تیمم هر دو باطل است و وضو بر هر دو واجب است و تکلیف می‌آید. اگر یکی زودتر وضو گرفت دیگری مجدداً عاجز از وضو می‌شود و دوباره تیمم می‌کند. این اشکال مهمی است که بر فرمایش مرحوم نائینی وارد است.

البته بحث این مربوط می‌شود به بررسی ادله تیمم که آیا «قَلَمَ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» لم تجدوا در اینجا موضوع برای وجوب تیمم است. اگر کسی آب پیدا نکرد تیمم واجب است و نتیجه و مفهوم آن این است که وجدان علماء سبب بطلان تیمم

است.

وجدان علماء در اینجا ظهور در چه معنایی دارد؟ ربما يقال که این «لم تجدوا» ظهور در وجدان فعلی استقلالی دارد. یعنی اگر هرکدام از مکلفین مخصوصاً با این خطایی که در آیه وجود دارد. اگر آب پیدا نکردند تیمم کنند. یک آب که وجود دارد عرفاً صدق نمی‌کند که کل واحد منهما واجد علماء شده‌اند.

عرفاً نمی‌گویند هرکدام از این دو عنوان واجد علماء را پیدا کرده‌اند. لذا به‌حسب بدوی نتیجه می‌شود آنکه وضو گرفت حقیقتاً واجد علماء بوده و تیمم او باطل است. ولی آنکه وضو نگرفت کشف از این می‌کند که واجد علماء نبوده و تیمم اولیه او به قوت خود باقی است.

نظیر مسئله در باب استطاعت

آنگاه نظیر این فرع، فرع دیگری است که در باب حج مطرح می‌کنند. اگر کسی بگوید پولی که به‌اندازه رفتن و برگشتن یک نفر به مکه باشد حاضرم بدهم یا کسی مالی را اباحه کند، این مال به‌اندازه این است که یک شخص را به مکه ببرند و بیاورند. آیا در اینجا تمام جمع به‌واسطه یک پول برای یک حج مستطیع می‌شوند؟

مرحوم نائینی از کسانی است که در این مسئله فرموده استطاعت تحقق پیدا نمی‌کند. آنگاه اشکالی که به مرحوم نائینی است این است که چه فرقی بین بحث استطاعت و بحث تیمم وجود دارد. شما در تیمم می‌گویید کل واحد منهما با قطع نظر از دیگری قادر هستند بر استعمال آب و واجد علماء هستند. اینجا هم اگر کسی اباحه کند پولی را برای حج، کل واحد واحد با قطع نظر از دیگری مستطیع شده‌اند. حتماً مرحوم نائینی می‌گویند در باب استطاعت به‌مجرد اباحه استطاعت حاصل نمی‌شود. در باب استطاعت باید پول در اختیار خود انسان بیاید و بر مال استیلاء پیدا کنیم، آنگاه استطاعت حاصل می‌شود.

تحلیل کلام محقق نائینی

نظیر اینکه اگر کسی پولی را به انسان هبه کند برای حج تا مادامی که انسان قبول نکرده، صرف استطاعت محقق نمی‌شود. همین حرف را ما می‌توانیم در مورد وجدان علماء بزنیم. آیه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» ظهور در وجدان فعلی استقلالی دارد. یعنی اگر هرکدام مستقلاً آبی پیدا نکردند. مفهوم آن این است که هرکدام مستقلاً آبی را پیدا کردند؛ و الا اگر هزار نفر در جبهه جنگ تیمم کنند. حالا یک ظرف آب هم پیدا شد، بگوییم به‌مجرد این وجدان علماء، تیمم همه این هزار نفر باطل می‌شود. این وجهی برای بطلانش نیست. آن کسی که از آن آب استفاده می‌کند معلوم می‌شود او واجد علماء بوده و بقیه عنوان واجد علماء را ندارند و کشف از این می‌کند که تیمم آن‌ها صحیح است.

این که این وجدان علماء چه ظهوری دارد؟ هم در تیمم و هم در مسئله وضو. چون این اشکال بر مرحوم نائینی که بین آن‌ها تفکیک کنیم درست نیست. نائینی از یک طرف فرموده بطلان تیمم است و از طرف دیگر وضو بر هر دو واجب نیست. اگر موضوع وجدان الماء است نمی‌شود این تفکیک را انجام داد پس تفکیک روشن است که باطل است. پس همان طور که در تیمم می‌گوییم با پیدا شدن آب تیمم همه باطل نیست. می‌توانیم بگوییم با پیدا شدن آب وجوب وضو متوجه همه نیست.

دیگران می‌گویند وجوب وضو متوجه می‌شود، اما در مقام امتثال تراحم می‌شود؛ اما عرض ما این است که اینجا تکلیف متوجه جمیع نمی‌شود.

نکته‌ای در مورد ماهیت شکل‌گیری تکلیف

نکته‌ای که دیروز در بحث واجب تخیرری عرض کردم، تکلیف امری رایج بین العقلاء است. یعنی شارع متعال در مسئله تکلیف

یک روش خاص مخصوص خود ندارد. آیا درجایی که یک ظرف غذا وجود دارد و فقط یک نفر را سیر می‌کند. عقلاء اینجا اجازه می‌کند یک نفر به یک جمع هزارنفری بگویند «يجب عليكم تناول من هذا الطعام»؛ این تکلیف غیر صحیحی است و عقلایی نیست.

بله ما راه نداریم تشخیص دهیم. کسی که از آن آب وضو می‌گیرد کشف از آن می‌کنیم که او واجد علماء بوده و امر به وضو متوجه او بوده و دیگران امر به وضو متوجه‌شان نبوده، نه اینکه امر به وضو متوجه آن‌ها بوده اما تزامم در مقام امتثال است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: اگر دو حکم داریم و گفتیم موضوع واحد است باوجود آن موضوع می‌توانیم بین آن دو حکم فرق بگذاریم.

می‌گوییم بطلان تیمم، موضوعش وجدان علماء است. امر به وضو موضوعش چیست؟ وجدان الماء است. آنگاه بگوییم این وجدان علماء وقتی آمد طبق بیان نائینی تیمم باطل است اما وجوب وضو نیست. تفکیک بین این دو نمی‌شود که این تفکیک در بیان نائینی شده است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: در متزاحمین، عمل تحقق پیدا می‌کند فی‌نفسه از هرکدام از این دو. یعنی درجایی که دو غریق وجود دارد، امر به نجات این یا آن غریق می‌گوییم متوجه مکلف است. مکلف قدرت بر جمع ندارد و نمی‌تواند هر دو را انجام دهد. می‌گوییم حالا تزامم می‌شود بین این دو، الهم فالاهم، یا الهم را انجام دهد و مهم را کنار بگذارد.

اما اینجا از نظر عقلی استعمال آب برای این مجموع عقلاً محال است. استعمال این غذا برای این مجموع عقلاً محال است. لذا در باب متزاحمین جمع آن عقلاً ممتنع نیست. شاید یکی قدرت پیدا کند و هر دو را انجام دهد اما عرفاً و عادتاً نمی‌شود؛ اما درجایی که عقلاً محال است. یک لیوان آب است و این لیوان آب عقلاً امکان سیراب کردن یک نفر دارد. آیا عقلاء می‌گویند کسی تکلیف کند يجب علیکم بر این جمع ده‌هزارنفری که همه از این آب سیراب شوند؟ نمی‌شود. عقلاء در روش‌هایشان گاهی به روش عقل و گاهی به مبانی دیگر پیش می‌روند. عقلاً بما هم عقلاً و بما هم عاقلان چنین تکلیفی را درست نمی‌دانند و می‌گویند یکی از این‌ها را بیشتر نمی‌توانید مکلف کنید.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: مرحوم نائینی در شرطیت قدرت از کسانی است که می‌فرماید در بحث ترتب، قدرت را به اقتضای خطاب استفاده می‌کنیم.

مشهور می‌گویند حاکم به شرطیت قدرت عقل است؛ اما نائینی می‌فرمود حاکم به شرطیت قدرت، اقتضای خطاب است و خطاب به عاجز نمی‌شود. در اینجا عرف می‌گویند در بین صد یا هزار نفر همه عاجز هستند الا یک نفر. آنگاه چطور بگوییم خطاب شامل همه می‌شود؛ و این هم از اشکالات دیگر بر ایشان است، شما که قدرت را از خطاب استفاده می‌کنید. خطاب در چنین موردی که یک نفر فقط می‌تواند انجام دهد. بلکه ممکن است ایشان بگویند یک نفر غیر معین در بین این‌ها مکلف است. این راه دارد؛ اما بگوییم امر به همه آن‌ها تعلق پیدا می‌کند و مکلف هستند درست نیست.

بحث اخلاقی:

حدیثی است در توحید مرحوم صدوق، باب دوم، حدیث هفدهم. (الفتح بن یزید الجرجانی، قال: لقیته علیه السلام علی الطريق)، فتح می‌گوید امام هشتم (علیه السلام) را در راه ملاقات کردم (عند منصرفي من مكة إلي خراسان) وقتی از مکه به سمت

خراسان آمدم (وهو سائر إلى العراق) حضرت به عراق می‌رفت، (فسمعتة يقول)، گوشه‌ای نشسته بودم و حضرت می‌فرمود «من اتقي الله يُتقي» کسی که از خدا بترسد دیگران هم از او می‌ترسند، کسی که نسبت به خدا تقوا داشته باشد، دیگران هم نسبت به او تقوا «أطاع الله يُطاع» کسی که از خدا اطاعت کند خود مطاع دیگران می‌شود و دیگران از او اطاعت می‌کنند.

معنای اجمالی حدیث این است که یکی از آثار تقوای الهی این است که دیگران هم نسبت به انسان متقی می‌شوند و نسبت به او خوف و خشیت پیدا می‌کنند. این یکی از آثار تقوا است که در این روایت ذکر شده. حال باید مقداری توضیح دهیم تا مقصود امام (علیه السلام) را بیشتر بفهمیم. تقوا به معنای خوف نیست، تقوا یعنی در انسان حالتی پیدا شود که او را از مخالفت با خداوند بازدارد و نسبت به نواهی که خداوند نهی کرده خودش را کنترل مراقبت کند.

تعبیری که در بعضی از کتب اخلاق وجود دارد، انسان وقتی خوف نسبت به خدا پیدا کرد و نسبت به خدا و علم و دستورات و قدرت مطلقه خدا توجه پیدا کرد. این خوف اگر اشتداد پیدا کند و به مرحله کامله خود برسد می‌شود تقوا.

انسان گاهی گناهی را انجام نمی‌دهد و آن را ترک می‌کند و یا نعوذ بالله دوباره آن گناه را انجام می‌دهد. تا زمانی که این حالات برای انسان وجود دارد یعنی این حالات متناوبه است به این انسان نمی‌شود گفت باتقوا ولو بعد از معصیت توبه و استغفار هم می‌کند و به حسب ضوابط گناهان قلبی او محو می‌شود و لذا تقوا کار آسانی نیست.

تحصیل تقوا به‌طوری‌که واقعاً در انسان حالتی به وجود بیاید که به‌طرف معصیت نرود و واقعاً وقتی نزدیک به معصیت می‌شود تمام وجود او را وحشت فراگیرد. آن وحشتی که نگذارد انسان آن کار را انجام دهد. مثلاً مالی حرامی وجود دارد، انسان مثلاً برای خودش حساب می‌کند من گرفتارم و این مال از هر چیزی بر من حلال‌تر است. توجیه‌گری که کار شیطان است و نمی‌گذارد خشیت در انسان راه پیدا کند او را می‌اندازد در وادی معصیت الهی.

تقوایی که در اینجا اثرش آن «من اتقي الله يتقي» است یعنی انسان به حدی برسد که مطمئن شود نزدیک شدن گناه برای او دیگر محقق نمی‌شود. یعنی آن‌قدر خود را ساخته و با نفس خود مبارزه کرده در دید، لسان و شنیدن. عرض کردیم مرحله بالای آن در قلب انسان است. حتی وقتی انسان تنها است فقط بین خود و خدا حدیث نفس کند. نسبت به دیگران بخواهد سوءظن قلبی و اعتقادات بد و سوء پیدا کند این‌ها هم در کار نباشد.

نمی‌توانیم بگوییم فقط تقوا، البته در بعضی از کتب اخلاقی است، تقوا یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات؛ اما اتیان واجبات، به حدی انسان برسد که فکر آن را هم نکند که من حاضرم این واجب را ترک کنم. اتیان آنچه می‌داند بر او واجب است. در عبادات و غیر عبادات و ترک آنچه می‌داند حرام است و باید طوری باشد که این حالت در انسان حاصل شود. وقتی این حالت برای انسان حاصل شد می‌رسد به حالت تقوا.

این سؤالی در این روایت وجود دارد یعنی چه کسی که از خدا بترسد «و من اتقي الله يتقي» و چه ملازمه‌ای بین آن‌ها وجود دارد، مگر ما بزرگانی در دین نداشتیم، ائمه طاهرین (علیهم السلام) که در رأس تقوای الهی بودند. پس این اتقی چه شد در مورد آن‌ها و اصلاً چه ملازمه‌ای بین این دو وجود دارد؟

توضیح اجمالی و مقدماتی لازم دارد تا این حدیث روشن شود. واقعاً این احادیث ما متأسفانه کار نشده روی آن و روی فقه الحدیث زیاد کار نشده مخصوصاً احادیث اخلاقی.

همین «من اتقي الله يتقي»، خیلی حرف دارد. انسان وقتی به این حالت از تقوا رسید دیگر غیر از خداوند از چیز دیگری خوف

ندارد. تقوا الهی و وقتی انسان فقط سروکارش با خدا بود آنچه محرم است انجام نمی‌دهد حتی اگر نزدیکانش او را وادار کنند.

حاکمی بخواهد او را مجبور به انجام کند. امکان ندارد انجام دهد. این فقط و فقط طرف خود را خداوند قرار می‌دهد و خود را در حرم کبریای الهی قرار می‌دهد. یعنی رفعت نفسی و روحی پیدا می‌کند و نتیجه این می‌شود که دیگران از او خوف پیدا می‌کنند.

مثلاً دو نفر هستند که شما می‌خواهید مطلبی را بگویید و می‌گوید فلانی تا به او بگوییم می‌گوید چشم، ولی فلانی به این زودی قبول نمی‌کند. همین‌که می‌گوییم فلانی قبول نمی‌کند برای انسان یک اضطرابی ایجاد می‌شود که چه کارکنم قبول کند و نگران می‌شود؛ اما نسبت به انسانی که زود قبول می‌کند نگرانی نیست. به او بگوییم برو فلان حرف را بزن می‌گوید چشم. دیگری که نمی‌رود بزند انسان اضطراب پیدا می‌کند.

اگر انسان به این حال و مرتبه رسید نه فقط انسان‌های دیگر در مقابل او خشیت و خوف پیدا می‌کنند، در مقابل او هر حرفی را نمی‌توانند بزنند و هر حرف را نمی‌توانند تقاضا کنند و وجود او مانع بسیاری از گناهان و بسیاری از مصائب خواهد شد، این می‌شود یتقی، مثال خیلی روشن آن، پدر در خانه یتقی است. یعنی بچه‌ها تا پدر در خانه است هر کاری نمی‌کنند اما پدر که رفت، شروع می‌کنند به انجام دادن.

در کلان مسائل اخلاقی و مسائل دینی و مسائل اجتماعی انسان می‌تواند به این مقام برسد که بشود یتقی. یعنی وجود او آن قدر وجود ارزشمندی است که هم سبب انجام خیرات می‌شود و هم مانع بسیاری از مفساد و گناهان می‌شود.

باید بر اثر این درس‌ها، این درس‌ها را اگر واقعاً قصد قربت داشتیم باشیم و فقط برای خدا بگوییم و بشنویم و بنویسیم. یعنی برای خدا انجام دهیم. صبح که از خانه بیرون می‌آییم نگوییم می‌خواهم مجتهد شوم یا مثلاً به فلان مقام برسم. تمام این‌ها را هیچ بدانیم. آنچه خدا می‌خواهد، می‌خواهیم بشویم و آنچه راضی است آن را انجام دهیم هر چه او می‌خواهد. انسان نمی‌داند چه آینده‌ای دارد. ولی اگر روی این محور حرکت کنیم که رضای الهی و خواست الهی، کارهای ما رنگ الهی پیدا می‌کند. ان شاء الله خدا تقوا را نصیب همه ما بفرماید.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ